

ایستاد هفت

سال سی و ششم، شماره دوم
خرداد و تیر ۱۴۰۴
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۲

چوب‌آهنگ‌نخس | امید طبیب‌زاده | مجید جلیسه | سیدعلی میرافضلی | فرهاد طاهری
راضیه آبادیان | بهزاد کریمی/روحیار کابل‌سوری | امید حسینی‌نژاد | عبدالجبار رفاعی/محمد سوری
رقیه فراهانی | میلاد بیگدلو | رسول جعفریان | سید احمد رضا قائم مقامی | علی رواقی
حیدر عبوضی | علی راد | سیدعلی موسوی | مریم حسینی | اصغر ارشاد سرابی | جواد آسه
سیدعلی کاشفی خوانساری | امید حسینی‌نژاد | علی لنگرودی | رحیم پاک‌نژاد | محمود رفاهی‌فرد | محمدرضا رهبریان

«... بار دیگر ننگد، گر تو به رفتار آبی»: (مُراسله‌ای در گمانه‌زنی حول تصحیح بی‌تی از ظیبات سعّدی)

| سلسله‌مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رنه ولیک (۱): انواع تاریخ ادبیات

چاپ‌نوشت (۱۹): فهرست کتاب‌های چاپ ژلاتینی در کتابخانه‌های ایران | نزهة المجالس و

علاءالدین فریبرز شروانشاه | دیو صاحب‌نگین (جست‌وجوی خاتم سلیمان نبی در تاریخ و ادب)

به جنگ‌ها چقدر می‌توان اعتماد کرد؟ | میرزا حسن رشیدی و مصائب فروش کتاب در عهد قاجار

خراسانیات ۵ | از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۱): داریوش شایگان: از خاطره‌ا زلی

تا هویت چهل‌تکه | اشعار تازه‌یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر (۴)

نوشتگان ۱۳ | نسخه‌خوانی (۴۱) | یادداشت‌های شاهنامه (۷)

نگاهی به واژگان لغت فرس به تصحیح استادان دکتر فتح‌الله مجتبایی و دکتر علی اشرف صادقی

آینه‌های شکسته (۹) | طومار (۱۱): تحلیل انتقادی مصادر اسطوره حفظ کتاب شمائل البخاری

ابوجعفر و زّاق (۱) | قیروانی (م ۳۸۶) و روایت سیره نبوی براساس روایات مالک بن انس | مکتب

خدریه؛ مروری بر ابتدال کم‌سابقه در پژوهش | ابو حفص عمرو بن علی بن بحر سقاء بصری (م ۲۴۹)

و بزرگی از تاریخ‌نگاری اسلامی در نیمه نخست قرن سوم هجری | السلوه فی شرایط الخلوه موفق

بن مجد خاصی | نسخه‌های خطی نویافته در کتابخانه پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

گذری بر ترجمه قرآن دکتر حدّاد عادل | تحلیل نقادانه کتاب درسنامه مهارت‌های پژوهشی

تأملی در تاریخ کتب درسی و نگاهی به یک فهرست‌نگاری

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش: گشت‌وگذاری در کارنامه قم‌پژوهی دکتر مدرسی طباطبایی

منابع المبسوط فی فقه الإمامیه و رویکرد شیخ طوسی به آنها با تأکید بر کتاب الطهاره

یادداشت‌های شاهنامه (۷)

دانشگاه تهران | سید احمد رضا قائم مقامی

| ۲۸۹ - ۳۰۲ |

۲۸۹

آینده پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

چکیده: موضوع این هفتمین شماره از «یادداشت‌های شاهنامه» ملاحظاتی است کوتاه درباره کتاب فرهنگ‌واره لغات و ترکیبات عربی در شاهنامه؛ بحثی درباره صورت به ظاهر بی‌قاعده فعل نرفتی در مصراع «اگر من نرفتی به مازندران»؛ اشاره‌ای درباره نام خاص «گرجهان‌گوش»؛ روشن‌تر کردن معنای قید همانا در شاهنامه؛ و دو ملاحظه درباره مصراع «اگر تند بادی برآید ز کنج».

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، لغات عربی در شاهنامه، همانا، گرجهان‌گوش.

Notes on Shahnameh (7)

Sayyed Ahmad Reza Qaim Maqami

Abstract: The subject of this seventh installment of “Notes on the *Shahnameh*” comprises brief observations on several topics: the dictionary *Farhangvāra-yi Lughāt wa Tarkībāt-i ‘Arabī dar Shahnameh* (Lexicon of Arabic Words and Expressions in the *Shāhnāmah*); an analysis of the seemingly irregular verb form *na-raftī* in the hemistich “agar man na-raftī be Māzandarān”; a note on the proper name “Garjahān-gūsh”; a clarification of the adverb *hamānā* in the *Shahnameh*; and two observations on the hemistich “agar tund bādī bar-āyad ze kunj.”

Keywords: *Shahnameh*, Arabic vocabulary in the *Shahnameh*, *hamānā*, Garjahān-gūsh.

با لغات عربی و معرّب شاهنامه چه باید کرد؟ (درباره کتاب فرهنگواره لغات و ترکیبات عربی در شاهنامه)

یک راه این است که مانند بعضی از هموطنانمان همه ابیات متضمن این لغات را الحاقی به حساب آوریم. اما اگر بخواهیم به راه عقل برویم، کار دشوار می‌شود. درباره این لغات مفصلتر از دیگران ظاهراً آقای معین‌فر و آقای آیدنلو نوشته‌اند.^۱ دیگران نیز بیکار ننشسته‌اند. پس مقدمات کار آماده است. «مقدمات»، چون مع‌الاسف در کتاب آقای آیدنلو که جدیدترین کتاب در این باره است به فهرست اکتفا شده و عجب است که یک دسته‌بندی معنایی دقیق در کتاب نیست. برای هر متخصص شاهنامه قطعاً سؤال پیش آمده که فلان کلمات عربی غلیظ در شاهنامه چه می‌کند. جای جواب دادن به چنین سؤالی در همین نوشته‌هایی مانند کتاب آقای آیدنلو بوده. در یک فصل این کتاب کلماتی فهرست شده که «نیازمند بررسی بیشتر»ند. ولی راست این است که نزدیک به نیم کلمات کتاب نیازمند بررسی بیشتر است.

این جا چند سؤال طرح می‌کنیم، بی‌آنکه جواب آنها را درست بدانیم و امیدواریم که نویسندگان در تحریر دیگری از کتاب برای اینها و مانند اینها که به ذهن اهل شاهنامه ممکن است بهتر بیاید جوابهایی بیابد.

۱. کلماتی مانند توحید و سجده و وعد و وعید و کيفر و جزا و لوح و قلم و قضا و قدر و مرقد و مناره و محراب (محراب عربی است؛ به سخنان ذبیح بهروز و شاگردانش توجه نباید کرد) و توبه و صور و وصی و چندین لغت دیگر خاستگاه دینی دارند و پاسخ ساده، و شاید نه درست، این است که استعمال آنها در شاهنامه از آن جاست که در بین مسلمانان آن عصر متداول شده بوده‌اند. ولی فردوسی به بیعت و تأویل و دخل و شמוש (شموس معرب چموش نیست؛ عکس آن درست است) و طرایف و عتیب و مزیح و ثنا و مسمار و مصقول و معیوب و ملک و مملکت و مروت و نغم و بوس (بؤس) و نَمّام چه نیاز داشته؟ اول چیزی که به ذهن می‌آید این است که این لغات هم لغات عمومی اهل سواد شده بوده. این آزمودنی است و بیشتر درباره آن چیزی نمی‌گوییم. فقط به این اکتفا می‌کنیم که پیرسیم آیا این گفته درباره مانند مدری و نعم و بوس هم صادق است؟

۲. اصطلاحات دیوانی فارسی تا چه اندازه روایی داشته و فردوسی آن جا که عربی گفته آیا از به کار بردن آنها ناگزیر بوده، یا باید جواب را در جای دیگر جست؟ (چند جواب به ذهن می‌رسد که

۱. سجاد آیدنلو، فرهنگواره کلمات و ترکیبات عربی شاهنامه، سخن، ۱۳۹۶؛

M. J. Moinfar, *Le vocabulaire arabe dans Le Livre des Rois de Firdausi*, Wiesbaden, 1970.

نیازمند آزمون است). محضر و توقیع و رقعه را این جا ذکر می‌کنیم. ترجمان (معرب ترکمان ارمانی است و فارسی نیست) و نقط و بلاغت را هم ممکن است در این شمار بتوان آورد.

۳. فردوسی مگر دستش در استعمال زین‌افزارها و اصطلاحات جنگی فارسی بسته بوده که کلماتی مانند جناح و قلب و درع (که خود معرب گونه‌ای از زره فارسی است) و جرس و طرد و عزاده و عرض و عمود و درقه و عنان و غلاف و غیبه و فوج و مطرد و سلیح را به کار برده؟ دیوس را نیز می‌توان این جا آورد. این جا نیز چند پاسخ ممکن است به ذهن برسد که باید آنها را آزمون.

۴. چرا میلی به استعمال اصطلاحات علمی عربی، خاصه اصطلاحات نجومی، در شاهنامه است؟ برج و حمل و سماک و سهیل و طبایع و طالع و عطارد و قلب اسد و صرلاب و فیلسوف را در این جا ذکر می‌کنیم.

۵. کلمات معرب فارسی یا مع‌الواسطه فارسی در شاهنامه چه می‌کنند؟ مانند قفیز و شطرنج و صندل و دهقان و زیج. صورت فارسی اینها در قرن چهارم دیگر از دور خارج شده بوده یا علتی دیگر در کار است؟

۶. نامهای خاص عربی یا عربی شده را چگونه باید توجیه کرد؟ ارسطاليس و بوزرجمهر و سقلاب و طيسفون و قارن و کسری و فيلقوس و ملوک طوایف و عادی و جز اینها.

مخصوصاً در این مورد اخیر منبع روایت شاعراهیت بسیار پیدا می‌کند و این شاید در مورد موارد یکم تا پنجم نیز تا حدی صادق باشد (علی‌الخصوص باید توجه کرد به اینکه این لغات در کدام داستانهای شاهنامه به کار رفته‌اند). آخر نباید پرسید که عادی (منسوب به قوم عاد به معنای «کهن» یا «غول‌آسا») از کجا وارد روایات حماسی شده. فرض بفرمایید از کتابهای عجایب. این چیزی است که در بررسی لغات دخیل عربی و غیر عربی در شاهنامه باید متعرض آن شد، بلکه درباره آن بحث مفصل کرد. و این را می‌توان به صورتهای دیگر در مورد نامهای دیگر هم طرح کرد. نامها و کلمات داستان اسکندر روشنترند، ولی باقی داستانها نه آن قدر. چرا قارن و نه کارن؟ چرا ملوک طوایف؟ منبع روایت کجاست؟ چرا کسری و نه خسرو؟ چرا دهقان و نه دهگان؟ و جز اینها. محققان دقیقی مانند یوزف مارکوارت پیشتر از خود پرسیده‌اند که چرا شاهنامه مثلاً اسفندیار دارد نه اسپندیاد. پاسخهای آنها من غیر مستقیم راهنمای خوبی است برای جست‌وجو در اسباب عربی شدن نامهای ایرانی در شاهنامه. مقصود این نیست که اینها هیچ یک پاسخ ندارد یا پاسخ درست به هیچ یک نداده‌اند. ولی نه آیا در کتابی که درباره الفاظ

دخیل در شاهنامه است باید پاسخی برای این پرسشها جست؟ نه آیا اساساً باید این مسائل و مسائل مرتبط دیگر را که این جا مجال طرحشان نبوده یا به ذهن نویسنده حاضر نیامده در چنین کتابی طرح کرد؟ درباره الفاظ عربی شاهنامه کتابی تازه باید نوشت یا نویسندگان کتابهای سابق باید تحریری نو از نوشته خود بسازند. با معیارهایی که در این جا طرح شد تحقیق در این موضوع بی تردید ثمراتی در شناخت منابع شاهنامه خواهد داشت.

اگر من نرفتی به مازندران

این نرفتی یک فعل تمثایی (optative) کهنه است، به اسلوب ادوار قدیمتر زبان. این چیزی است که سالها قبل پاول هرن تا حدی به آن پی برده.^۱ در ادوار قدیمتر زبان فارسی (یعنی در دوره‌ای از رواج فارسی میانه)، فعل تمثایی، یعنی فعلی که بر آرزو و امر خیالی و محقق نشده یا محقق ناشدنی دلالت داشته و یک استعمال ثانوی بیان امر عادت‌ی و مکرر نیز یافته بوده، ممکن بوده شناسه نپذیرد و نشانه وجه تمثایی مستقیماً به ماده مضارع یا فعل کمکی ماضی (یعنی h-) پیوندد و از این دو به ترتیب فعل تمثایی مضارع و فعل تمثایی ماضی ساخته شود.^۲ این نشانه وجه تمثایی یک یاء مجهول، یعنی ē، بوده است. به عنوان مثال، جمله‌ای مانند همان بیت فردوسی از خود می‌سازیم: «اگر من به مازندران نرفتمی، دیوان به ایران آمدندی» (agar man nē raft hē ō māzandarān, dēwān ō ērān madhē) ملاحظه می‌شود که از هر دو فعل، که یکی مفرد و یکی جمع است، هیچ یک شناسه ندارد. حال شاهی از فارسی میانه:^۳

۱. اشکال نظر او این است که این نوع فعل را با افعالی که شناسه آنها به قرینه حذف شده در کنار هم آورده است:

P. Horn, "NeupersischeSchriftsprache," in W. Geiger and E. Kuhn (eds.), *Grundriss der iranischenPhilology* (Strassburg, 1895-1904), Vol. 1/2, 152.

یک شاهد دیگر او این است:

مرا کاجکی پیش فرخ زریـــر زمانه فگندی به چنگال شیر
ورا من ندیدی پر از خاک و خون بر آن سان فگنده به راه اندرون

چند شاهد دیگر از این دست در شاهنامه و دستور آمده است: محمود شفیعی، شاهنامه و دستور (دانشگاه تهران، ۱۳۷۷)، ۲۲۷.

۲. این توضیح غیر تاریخی است. در فارسی میانه ساخت ماضی، بخلاف غالب افعال مضارع، ساخت ترکیبی است. از این منظر، این طور نیز می‌توان گفت که فعل ماضی تمثایی در فارسی میانه عبارت است از ماده ماضی و hē.

۳. در دستوره‌های تاریخی زبان فارسی و در دستوره‌های زبانهای ایرانی میانه در این باره بحث شده و شواهدی آورده شده است. از جمله رجوع شود به:

P. O. Skjærvø, "Middle West Iranian," in G. Windfuhr (ed.), *The Iranian Languages* (Routledge, 2009), p. 236ff.

agar-imbēnēōzadhē, ahrmanabar dam ī to pādixšāy būdhē.^۱

«اگر او را نکشتمی، اهرمن بر آفریدگان تو مستولی بودی.»

همین hē است که در فارسی بدل به ی در فعل تمنّایی ماضی شده است. چیزی از این ساخت «بی‌شناسه» در فارسی باقی مانده و چیزهایی را هم کاتبان ضایع کرده‌اند. شواهدی را ژیلبر لازار در کتابی که در حاشیه از آن یاد شد گرد آورده است و این شواهد اختصاص به فعل متعدی ندارند که گمان بریم این افعال «بی‌شناسه» بازمانده از ساخت عامل دار فارسی میانه‌اند.^۲ از آن جمله است: «ای کاشکی من بمرده بودی» (ص ۳۲۹، از تفسیر سوراآبادی). در فارسی، علاوه بر یاء تمنّایی (که چنانکه گفتیم در تلفظ یاء مجهول است)، در بعضی لهجات یک -یذ، یعنی ēδ، نیز تداول داشته که احتمالاً بازمانده است از صرف باصطلاح ناگذر تمنّایی باستانی (یعنی -aita). از جمله این لهجات لهجه هرات بوده که فعل تمنّایی آن به همان شیوه قدیم، یعنی بدون شناسه، ساخته می‌شده است.^۳ شواهدی از این نوع ساخت نیز در همان کتاب ژیلبر لازار هست. در آن شواهد نیز گاه شناسه ظاهر نشده، مانند «خداوندان حاجت بر راه ایشان بنشستید و حاجت خویش به وی برداشتید» (ص ۳۳۱، از تفسیر سوراآبادی). با این توضیح، معلوم می‌شود که «اگر من نرفتی» در اصل خلاف قاعده نیست.

کجا کرجهان گوش خوانی همی

در شاهنامه درباره فریدون می‌گوید:^۴

ز آمل گذر سوی تمّیشه کرد نشست اندر آن نامور بیشه کرد
کجا کرجهان گوش خوانی همی جزین نیز نامش ندانی همی [؟]

اما شواهد فارسی بهتر از هر کتاب دیگر در کتاب استاد لازار جمع است:

G. Lazard, *La langue des plus anciens monuments de la prose persan* (Paris, 1963), 327ff.

1. H. S. Nyberg, *A Manual of Pahlavi* (Wiesbaden, 1964), I, 32.

۲. در این مقاله شواهد افعال تمنّایی و عامل دار با هم مخلوط شده و نتیجه‌ای نیز که نویسنده به آن رسیده به همین دلیل درست نیست (عمده شواهد آن مقاله از کتاب لازار است، بدون ارجاع به کتاب او): چنگیز مولایی، «مر یا من؟ پیشنهادی درباره تصحیح یک بیت شاهنامه»، جستارهای ادبی، ۱۳۹۱، ۶۵-۷۳. فعل بیت اصلی مورد بحث در آن مقاله نیز تمنّایی است:

اگر کشته گشتی تو در چنگ او من این گرز و این مغفر کینه جوی
چگونه کشیدی به مازندران کمند و کمان، تیر و گرز گران؟

۳. درباره خصوصیات فارسی قدیم هروی در نوشته‌ای مستقل بحث خواهد شد.

۴. شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق (سخن، ۱۳۹۴)، یکم، ۵۳/۱.

۲۹۴

آینه پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

مرحوم داود منشی‌زاده در این باره بحثی کرده و به کمک تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و ظهیرالدین مرعشی خواسته صورت اصلی بیت را به دست آورد.^۱ راه دور و درازی رفته و باید گفت بیهوده رفته. اما هم او از پاول هرن نقل کرده که گفته است مصراع اول را باید چنین خواند: «کجا گر چهارگوش خوانی همی»، و چون این خارج از وزن است، «کجا گر چهرگوش خوانی همی».^۲ هرن به نام «ور چهارگوش» در کتاب بندهشنو - caθru.gaoša-varāna در فصل اول وندیداد نظر داشته که جایگاه فریدون است. مرحوم منشی‌زاده گفته است این تخفیف نامعمول است، و درست گفته. ولی هرن هم از جهتی درست گفته. چه باید کرد؟ اگر بگوییم که ضبط اول درست است، اشکالش این است که خارج از وزن است (عجیب است که این رأی اخیر را اخیراً تفصیلی نالازم تکرار کرده‌اند، با آنکه چهار در وزن نمی‌گنجد)؛^۳ اگر بگوییم که ضبط دوم، یعنی تخفیف چهار به چهر، وجهی دارد، ندارد. راه آسان، و به نظر ما درست، این است که بگوییم چهار از قبل، یعنی مثلاً در شاهنامه ابومنصوری، در خط فارسی به جهان، که ضبط نسخه‌های شاهنامه است، تصحیف شده بوده و همین به فردوسی رسیده بوده و فردوسی چاره‌ای جز این نداشته که بگوید گر (یا کر) جهان‌گوش، چون جز آن را نمی‌شناخته و جز آن در پیش چشمش نبوده. اما آیا در گوش شنوندگان این نام طنینی داشته مانند آن نوع تأویلات که استاد خالقی کرده،^۴ یعنی «گوش جهان کر»؟ شاید چنین بوده باشد.

همانا

معروف است که ابوعبدالله خوارزمی در مفاتیح العلوم گفته است که تخمین عربی از خمانای فارسی گرفته شده.^۵ این را وقتی بهتر می‌توان درک کرد که خمانا، یعنی صورتی دیگر از همان کلمه معروف همانا، معنای «به تخمین» و «تخمیناً» و «تقریباً» و «در حدود...» نیز داشته باشد، و دارد.^۶ به این ابیات از شاهنامه توجه شود:

سپاهی و جنگی و شهری^۷ سوار همانا که بودند سیصد هزار^۸

1. D. Monchi-Zadeh, *Topographisch- historische Studien zum iranischen Nationalepos* (Wiesbaden, 1975), 52-53, 127ff.

2. P. Horn, "Šāhnāme 64, 48," *ZDMG*, 57 (1903), 176.

۳. چنگیز مولایی، «کرجهان‌گوش یا گر چهارگوش»، نامه فرهنگستان، ۲/۱۳۹۳، ۱۰۸-۱۱۹.

۴. جلال خالقی مطلق، یادداشتهای شاهنامه (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹)، ج ۱، ۱۱۱.

۵. ابوعبدالله خوارزمی، مفاتیح العلوم، به تصحیح فان فلوتن (لیدن، ۱۸۹۵)، ۴۱.

6. Cf. Monchi-Zadeh, *Ibid.*, 87, n. 19.

۷. شهری به معنای civil در برابر «نظامی» در متون قدیم مکرر است.

۸. علی اکبر دهخدا و دیگران، لغت نامه دهخدا (دانشگاه تهران، ۱۳۷۷)، ذیل همانا.

– در داستان جنگ مازندران:^۱

ز برگوش تا شاه مازندران رهی زشت و فرسنگهای گران
پراگنده در پادشایی سوار همانا فزون است ششصد هزار

– در داستان رفتن کاووس به هاماوران به کشتی:^۲

همانا که فرسنگ بودی هزار اگر پای با راه کردی شمار

در این هر سه شاهد، که ضبط دقیقتر بعضی کلمات آن شاید چیزی دیگر باشد، حاصل معنای همانا «به تخمین» است. معنای «به تخمین» از همان معنای «انگار» (مقایسه شود با mānāiīnaheyaθa، به معنای «مانند آنکه»، در اوستا که ادات معروف تشبیه است از ریشه man- به معنای «اندیشیدن» و «انگاشتن») و «گویی» بیرون آمده (در شاهد اول و سوم، اگر «که» درست باشد، «همانا که» را باید به «گو اینکه» معنی کرد و این راه تحول معنی را نشان می دهد).

حال می گوییم که در متون پهلوی نیز homānāg یا humānāg (اگر اشتقاق لفظ از hu-mānāg باشد، نه ham-mānāg، یعنی مانند pēdāg و hu-bēdāg برابر با هویدای فارسی، درست آن است که آن را به صورت humānāg بنویسیم) گاه به معنای «تخمیناً» است، نه «مانند» و «گویی» که معنای اصلی آن است و در فرهنگهای فارسی میانه نوشته اند.

– در این شاهد از مینوی خرد^۳ می گوید که اگر روان نیکوکاران از پل چنیور بگذرد، آن پل را پهنای تقریباً یک فرسنگ بود:^۴

karuwān ī ahlawān pad ānpuhlwidirēd, ē frasanghumānāgān puhlpahnāybawēd.

در یادگار زیربان در مورد بستور می گوید:^۵

ēčērudāzādpassuxnēdādbēān pus zarērānkōdak haft-sālaghumānāgfrāz ō
pāyestādudgōwēdku man rāy asp zēnsāzēdtā man šawamudrazmĒrānwēnam.

۱. شاهنامه، یکم، ۴۸۵/۲۱۸-۴۸۶.

۲. همان، ۳۸/۲۳۶.

۳. احمد تفضلی، مینوی خرد (توس، ۱۳۸۰)، ۲۵؛

T. D. Anklesaria, *Dānā-ū Mainyō-i Khrad. Pahlavi, Pazand and Sanskrit Texts* (Bombay, 1913), 23.

۴. ترجمه مرحوم دکتر تفضلی نادرست نیست، ولی دقیق نیز نیست: «هنگامی که روان پارسایان به آن پل می گذرد، به مانند یک فرسنگ آن پل پهن می شود.» باقی ترجمه ها محلی از اعراب ندارند.

۵. بیژن غیبی، دوازده متن باستانی (بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۹۷)، ۱۶۶.

«هیچ ایرانی پاسخ نداد جز آن پسر زریر، کودک تقریباً هفت ساله؛ بر پای ایستاد و گوید^۱ که مرا اسب زین سازید تا من شوم و رزم ایرانیان بینم.»^۲

در متنهای پهلوی، وقتی مثلاً می‌گویند که برنایان را در بهشت «پانزده ساله هماناگ» زنده می‌کنند و بزرگسالان را «چهل ساله هماناگ»، همین معنای تقریب را در نظر دارند و در کتاب بندهشن هر جا که کلمه هماناگ در کنار کلماتی مانند فرسنگ آمده، باز قصد نویسنده تخمین و تقریب است (در این جا برای پرهیز از تطویل از ذکر آن شواهد می‌گذریم. در ترجمه مرحوم بهار از بندهشن همه نادرست ترجمه شده).

اما معنای لفظ همانا در شاهنامه را باید با دقت بیشتر بررسی کرد. برای این کار بنا را می‌توان بر واژه‌نامه شاهنامه نهاد.^۳ در این واژه‌نامه همانا دو معنی دارد: ۱. قید تأکید: «قطعاً، یقیناً، بی‌گمان، برآستی»؛ ۲. قید ظن و تردید: «مانا، گویا، پنداری، ظاهراً، شاید، چنین نماید». شماری از شواهد همانا در معنای اول فهرست شده است و شماری نه، و به قید «و دیگر» اکتفا شده. آن شواهدی که در «بخش یکم» در ذیل معنای «قید تأکید» فهرست شده از این قرارند:

یکم، ۱۰۱۴/۹۰:

سران یکسره پیش شاه آوریم همانا همه بی‌گناه آوریم

ممکن است معنای قید تأکید درست باشد.

یکم، ۲۸۷/۱۰۶:

خوش آمد همانا ش دیدار اوی دلش تیز برگشت در کار او

شاید معنای همانا در این بیت «گو اینکه» باشد.

یکم، ۶۷۷-۶۷۶/۱۲۱:

دو گوهر چن آب و چن آتش بهم برآمیختن باشد از بن ستم

همانا که باشد به روز شمار فریدون و ضحاک را کارزار

ظاهراً همانا در این شاهد ادات تشبیه است.

۱. این سبک این رساله است که در موقع نقل قول به مضارع منتقل می‌شود. نیز مقایسه شود با این متن مانوی به زبان پهلوانی:

M. Boyce, *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian* (Leiden, 1975), 34ff.

۲. ترجمه آقای غیبی (ص ۱۴۸): «... کودکی هفت ساله مانند ...» این ترجمه نادرست نیست و معلوم می‌کند که معنای تخمین و تقریب از کجا درآمده است.

۳. جلال خالقی مطلق و دیگران، واژه‌نامه شاهنامه (سخن، ۱۳۹۶)، ۳۹۰.

یکم، ۹۴۹/۱۳۲:

پدر گر به مغز اندرآرد خرد همانا سخن بر سخن نگذرد
شاید قید تأکید باشد.

یکم، ۱۰۵۱/۱۳۶:

نکردیم بی رای شاه بزرگ که بنده نباید که باشد سترگ
همانا که با زال پیمان من شنیده ست شاه جهانبان من
همانا در این شاهد ظاهراً یعنی «احتمال می‌دهم که»، «تصور می‌کنم که».

یکم، ۱۳۸-۱۳۶/۱۶۴:

دگر سام رفت از پس شهریار همانا نیاید بدین کارزار
ستودان همی سازدش زال زر ندارد مر این جنگ را پای و پر
همانا شماساس در نیمروز نشسته ست با تاج گیتی فروز
در بیت اول ظاهراً معنایی جز قید تأکید ندارد، ولی در بیت آخر ممکن است معنای قید
احتمال داشته باشد: «می‌گویند».

یکم، ۳۱۳-۳۱۲/۲۱۱:

از آن رفتن غرمش اندازه خاست به دل گفت کآبشخور این کجاست؟
همانا که بخشایش کردگار فراز آمده ست اندر این روزگار
ظاهراً قید احتمال و آرزوست: «انگار که»، «گو اینکه»، «چنین می‌نماید که».

یکم، ۸۳۶/۲۹۴:

بدو گفت هومان گرد ای جوان به سیری رسیدی همانا ز جان
یعنی «ظاهراً»، «انگار»؛ به تعبیر امروز «می‌بینم که»، «نکند که؟». مقایسه شود با این بیت (یکم،
۲۶۶/۴۱۳) که در واژه‌نامه ذیل معنای «قید ظن و تردید» فهرست شده:
همانا که او را زمان آمده ست که ایدر به جنگم دمان آمده ست

یکم، ۹۸۲/۲۹۹:

اگر هست از این چرخ را آگهی همانا که گشته ست مغزش تهی
ظاهراً یعنی «گو اینکه»، «پس ظاهراً باید نتیجه بگیریم که»، «چنین پندار که».

یکم، ۱۷۲۴/۳۷۰-۱۷۲۵:

بدو گفت پیران که خرم بهشت کسی کو ببیند به اردیبهشت
همانا نداند از آن شهر باز نه خورشید از آن مهتر سرفراز
در این بیت نیز معنای «ممکن است» و «شاید» نامناسب نیست.

یکم، ۲۰۲۷/۳۸۲:

تورا من همانا بسم پایمرد بر آتش یکی برزنم باد سرد
ظاهراً قید تأکید است.

یکم، ۲۲۱۲/۳۹۰:

همانا که پیران بیاید پگاه از او بشنود داستان نیز شاه
ظاهراً قید تأکید است.

یکم، ۲۳۵۶/۳۹۵، ۲۳۶۰:

نجوید همانا فرنگیس بخت نه اورنگ شاهی نه تاج و نه تخت ...
گر ایدون که اندیشه زان کودک است همانا که این درد و رنج اندک است
ظاهراً قید تأکید است.

یکم، ۲۴۹۴/۴۰۱-۲۴۹۵ (پس از آزمودن کیخسرو که خود را به دیوانگی زده):

بدو گفت کاین دل ندارد به جای ز سر پرسمش پاسخ آرد ز پای
نیاید همانا بد و نیک از اوی نه زینسان بود مردم کینه جوی
یعنی «انگار که»، «این طور می نماید که».

یکم، ۲۳۲/۴۱۲:

بدو گفت کای نامبردار شیر همانا که پیل نیارد به زیر
شاید منظور این باشد که «این طور که تو را می بینم گمان کنم که پیل هم بر تو چیره نمی شود»
(خطاب با پیلسم است). شاید نیز قید تأکید باشد.

یکم، ۳۴۶/۴۱۲:

همانا کنون زورم افزونتر است شکستن دل من نه اندرخور است
ظاهراً قید تأکید است.

یکم، ۴۶۹-۴۶۸/۴۲۱:

زمین را همانا سپهر بلند به دست تو خواهد گشادن ز بند
به رنج است گنج و به نام است رنج همانا که نامت به آید ز گنج
اگر بیان آرزو نباشد، قید تأکید است.

یکم، ۴۷/۴۲۵، ۵۲ (در هنگام نومیادی از یافتن کیخسرو):

همی گفت مانا که دیو پلید بر پهلوان بود کان خواب دید ...
همانا که خسرو ز مادر نژاد و گر زاد دادش زمانه به باد
در هر دو بیت (در بیت اول مانا و در دوم همانا) قید احتمال است.

یکم، ۳۵۳/۴۳۷:

همانا که باران نبارد ز میغ فزون زانکه بارید بر سرش تیغ
احتمالاً در این بیت نیز قید تأکید نیست. از بعضی شواهدی که گذشت معلوم می شود که
همانا را گاهی در تشبیه به کار می برد و در این سیاق گرچه ممکن است همانا فقط گاهی ادات
تشبیه باشد، ولی ظاهراً قصد این بوده که معنای احتمال و ماندگی را که هم در تشبیه است و
هم در لفظ همانا بهتر بیان کند.

یکم، ۱۱۰۵-۱۱۰۴/۵۱۱:

تو تا با سیاوش به توران بدی همانا به پرخاش و سوران بدی
مرا با تونان و نمک خوردن است نشستن همان مهر پروردن است
معنی همانا بر نویسنده روشن نیست.

یکم، ۲۷۱۴/۶۲۳:

همانا که برگشت پرگار ما غنوده شد آن بخت بیدار ما
ظاهراً یعنی «مثل اینکه».

یکم، ۴۳۱/۶۵۵:

به دل گفت گرگین بدو ناگهان همانا بدی ساخت اندر نهان
قید احتمال و تردید است.

ملاحظه می‌شود که معنای قید تأکید در این شواهد، بر خلاف نظر استاد خالقی، مسلم نیست، سهل است، بیشتر شواهد معنای احتمال و تردید و تشبیه را می‌رسانند (برای پرهیز از طولانی شدن بحث، از ذکر شواهدی که در واژه‌نامه در ذیل معنای «قید ظن و تردید» فهرست شده می‌گذریم). پس به طور کلی از این نتیجه چاره نیست که شواهد همانا در معنای قید تأکید در شاهنامه پرشمار نیست و این با اشتقاق لفظ نیز سازگار است. در اشتقاق لفظ معنای قطع و حتم نیست.

اگر تند بادی برآید ز کُنْج (در لزوم احتیاط در استفاده از فرهنگهای لغت)

بحث درباره این مصراع خطبه داستان رستم و سهراب را شاهنامه‌شناسان تمام کرده‌اند: قافیه مصراع اول را باید به ضمّ اول خواند و معنای آن را گوشه و کران گرفت (گوشه و کنج و پیغوله یک معنای «جانب و جهت» نیز داشته‌اند).^۱ بنابراین، ما در این باره چیزی نمی‌گوییم. اما آنچه در گذشته بعضی استادان، مانند مرحوم دبیرسیاقی و استاد امیدسالار،^۲ را به سوی یک کلمه کُنْج به معنای «شاخه» سوق داده ظاهراً چیزی نبوده جز لغت کنگ در بعضی فرهنگها به معنای «شاخه» (قس لغت‌نامه دهخدا، ذیل کنگ). آنچه موضوع این یادداشت است توجه دادن به همین لغت مندرج در این فرهنگهاست و لزوم احتیاط بیشتر در استفاده از مطالب آنان.

۳۰۱

آینه پژوهش | ۲۱۲
سال ۳۶ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۴

کنگ در بعضی لهجه‌های استان امروزی فارس و نواحی و صفحات اطراف فارس به معنای «شاخه» و «بال» کاربرد دارد.^۳ یک بیت از بسحق اطعمه نیز که در فرهنگها به شاهد کنگ نبات، یعنی «شاخ نبات»، ضبط است گویا معتبر است. انجوشیرازی صاحب فرهنگ جهانگیری نیز که بیتی به شاهد کنگ آورده گویا آن بیت را خود ساخته یا از شاعری از همان نواحی نقل کرده: آن خسیسی که از نهایت خست کنگ گنجشککی به کس ندهد

بنابراین، به احتمال قوی (تا شاهد معتبری از متون و لهجات دیگر به دست نیاید) این لغت را باید لغت همان خطه شمرد و داخل در لغات فارسی ادبی رسمی ندانست و شاید بهتر باشد آن را از فرهنگهای فارسی بیرون کرد یا آنکه با نشان «لهجه‌ای» یا «گویشی» از لغات اصلی رسمی زبان ممتاز و مشخص نمود.

۱. رجوع شود به: پیمان فیروزبخش، «تُرَنج یا تُرنج»، کتاب ماه ادبیات، ۱۹۶ (۱۳۹۲)، ۶۵-۶۹. نظر معارض آن که قافیه مصراع اول را گنج (به فتح اول) می‌خواند شایسته توجه نیست.

۲. خلاصه آراء محققان پیشین در این مقاله آمده است: محمود امیدسالار، «کُنْج یا کَنج در مقدمه رستم و سهراب»، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی (بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱)، ۲۲۶-۲۴۲.

۳. از جمله رجوع شود به: عبدالنبی سلامی، گنجینه‌گویش‌شناسی فارس (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۹)، ج ۸، ۱۹۴، ۲۰۴.

درباره یک بیت رودکی از یک قصیده معروف او در وصف بهار نیز که مستند استاد امیدسالار بوده شاید تذکر نکته ای بیجا نباشد:

کنجی که برف پیش همی داشت گل گرفت هر جویکی که خشک همی بود شد رطیب

به خلاف آنچه ممکن است مشهور باشد یا در بعضی شروح اشعار رودکی نوشته باشند، فاعل جزء اول مصراع اول برف است نه کنج. اما جویک که استاد امیدسالار آن را به چویک تصحیح کرده ظاهراً تصحیحی موجه است. آخر کدام جوی است که در زمستان خشک باشد و با آمدن بهار تر شود؟^۱

اشاره دیگر درباره «اگر تند بادی برآید ز کنج»

در ورزنامه، که متنی است کهن درباره کشاورزی، درباره ترنج می گوید:^۲

باب هفتادوششم آن است که بدانند که ترنج چون کارند و چگونه نگه دارند و چه ترتیب کنند تا رنگ او سرخ شود. و آن آن است که ترنج را به وقت خزان کارند تا به دی ماه^۳، در جایگاهی گرمسیر، تا باد جنوب بر او بزد و باد شمال بر او نجهد، و نگذارد که او را تشنگی رسد به وقت آنکه آب خواهد ... و می باید که ترنج چون بکارند در برابر دیواری بود از آن سو که باد شمال جهد تا بر درخت ترنج نجهد، و درخت ترنج را در زمستان بپوشند به برگ کدو و به شاخ کدو که آن هر دو دشمنان سرما اند و چون سپری اند ترنج را از سرما ... چون ترنج را به گرج (= گچ) ترکرده به آب گرم بمالند بر درختش، همه زمستان بماند به سلامت و سرمای زمستان او را زیان ندارد، که ترنج را سرما زود بزند از تنکی و تریش ...

۳۰۲

آینه پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

۱. رأی دیگر درباره کنج و کنگ از مرحوم نوابی است که استاد امیدسالار در همان مقاله (ص ۲۲۷-۲۲۸) تکلیف آن را معلوم کرده.

۲. ورزنامه، چاپ حسن عاطفی (مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۸)، ۱۱۴-۱۱۵.

۳. دی ماه در این کتاب اول بهار است مطابق تقویم ساسانی که در آن کبیسسه مراعات نشده بوده است.

۴. ممکن است به زاید باشد.